**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010908**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

صحبت سر این بود که ما عرض می‌کردیم که دلیل استصحاب اثباتاً در بحث سابق در معلوم التاریخ جاری نمی‌شود و استصحاب ناظر به عمود زمان هست و نه ناظر به زمان نسبی و زمان حادثۀ دیگر با ۴ بیان. صحبت سر این بود که این بیان‌ها را آیا می‌توانیم در این بحث هم تطبیق داد یا نمی‌توان تطبیق داد. در جلسۀ قبل عرض کردم که یک بیان ممکن است بگوییم نه این ۴ بیان اینجا نمی‌آید بنابراین در اینجا استصحاب جاری است. البته در بحث ما آن که استصحابش روشن است در معلوم التاریخ است. در مجهول التاریخش مورد بحث هست که استصحاب جاری می‌شود یا استصحاب جاری نمی‌شود. ما مثلاً در زمان دوم می‌دانیم طهارت هست، نمی‌دانیم حدث در ساعت اوّل بوده است یا در ساعت سوم بوده است، در نتیجه در ساعت چهارم شک داریم که الآن متطهر هستیم یا محدث، اینجا استصحاب بقاء طهارت را که در حالت دوم بوده آن بحثی درش نیست آن بحثی که اینجا هست استصحاب بقای حدث را که مردد بین این که ساعت اوّل باشد یا ساعت سوم آیا این را می‌توانیم استصحاب کنیم آن مورد بحث است. ما عرض کردیم که ادلۀ استصحاب ممکن است ما بگوییم هیچ یک از این ۴ تا بیان اینجا نمی‌آید ولی بعد اشاره کردم که هر ۴ تا بیانشان می‌توانیم بگوییم این اینجا می‌آید. یک نقطۀ مشترکی وجود دارد که آن نقطۀ مشترک اساس کل این بحث‌ها آن است. آن این است که قاعدۀ لا ینقض الیقین بالشک و اذا کنت علی یقینٍ فشکّ فالیمض علی یقینه این می‌خواهد بگوید شک صلاحیت ناقضیت ندارد. و در این بحث‌های ما شک نیست که ناقض است، اگر نقضی صورت گرفته باشد به وسیلۀ نکته، نکتۀ دیگری هست، یعنی مشکل ما این نیست که نمی‌دانیم شک داریم یا شک نداریم. این مشکوک تحقق دارد یا ندارد. مشکل این هست که زمان یقین معلوم نیست. یعنی مشکل عدم تعیّن زمان یقین هست. بنابراین این عرضی بود که در جلسۀ سابق گفتیم. و این بیان البته توجه داشته باشید این بیان در معلوم التاریخ نمی‌آید. ما در معلوم التاریخ یقین داریم در این مثالی که بود در ساعت دوم من متطهر بودم. نمی‌دانم این طهارت من به وسیلۀ حدثی که بعدش عارض شده از بین رفته یا از بین نرفته. شک من در این هست که این یک ناقضی که تحقق ناقض مشکوک است بعد از این طهارت حادث شده یا حادث نشده. حالا مجرد این که ما می‌دانیم یک حدثی، علم اجمالی داریم به حدوث حدث، حدثی که مردد بین ناقضیت و عدم ناقضیت. چون ما اینجا یک علم اجمالی داریم که یک حدثی حادث شده، نمی‌دانیم این حدثی که حادث شده قبل از طهارت بوده یعنی ساعت اوّل بوده یا بعد از طهارت بوده یعنی ساعت سوم بوده. این علم اجمالی در بحث دخالتی ندارد. آن چیزی که منشأ شک من هست که نمی‌دانم طهارت حالت ساعت دوم این از بین رفته یا از بین نرفته نمی‌دانم در ساعت سوم حدثی عارض شده یا عارض نشده. حالا اگر در ساعت سوم حدث عارض نشده باشد یقین دارم ساعت اوّل حادث شده باشد. آن دخالتی ندارد.

شاگرد: اگر نقض شده باشد به همان متیقن نقض شده، همان ؟؟؟

استاد: نه، نکته را توجه نکردید. نکته این هست که آن چیزی که ناقض هست مشکوک الحدوث است. یعنی فرقی ندارد بین این که، من بین این که در حالت سوم حدث حادث شده باشد. اگر حدث حادث شده باشد چه حالت اوّل حدث باشد چه نباشد ناقض است. چه حدث در حالت سوم حادث نشده باشد، چه حالت اوّل داشته باشد یا نداشته باشد ناقض نیست. شک من در این است که آیا حدث در ساعت سوم که اگر بخواهد ناقض باشد در ساعت سوم باید باشد حدث ناقض مشکوک است، شک من همین است که این حدثی که هست این مشکلی ندارد. پس بنابراین در استصحاب در معلوم التاریخ جاری می‌شود بدون شبهه. بحث سر این هست که در آن مجهول التاریخ آیا جاری می‌شود یا جاری نمی‌شود. ما عرض کردیم که شک ما یعنی آن منشأ این که نمی‌دانیم در حالت چهارم ما متطهر هستیم یا محدث هستیم نه به خاطر این که یک شکی اینجا وجود دارد، زمان یقین را نمی‌دانیم و قاعدۀ استصحاب تعیین زمان یقین را نمی‌کند. این نقطۀ اصلی بحث بود که عرض کردم به نظر می‌رسد که این نقطۀ اصلی نقطه‌ای هست که تما فرمایشات آقایان از این نقطه نشأت گرفته، با تعبیرات مختلف که نمی‌دانم نقض یقین به یقین ممکن است باشد، اتصال یقین به شک معتبر است، همۀ بیانات آخوند، بیانات مرحوم حاج شیخ، اصل این قضیه‌اش نکته‌اش این نکته است. و این خود لا تنقض الیقین بالشک می‌گوید شک ناقض نیست. به وسیلۀ شک آن را نقض نکند. ظهور خود همین دلیل در این هست که این دلیل ناظر به این هست که شک خصوصیت دارد، این شک صلاحیت ناقضیت ندارد. من کان علی یقین فشک فالیمض علی یقین همین را می‌خواهد بگوید. می‌گوید این شکی که بعد از یقین هست این شک صلاحیت ناقضیت ندارد، آن یقین سابق هنوز باقی است و در این بحث‌ها ما شک را ناقض قرار ندادیم. یعنی آن چیزی که منشأ تردید ما در حکم حالت چهارم هست این هست که نمی‌دانیم زمان یقین کی است، آیا زمان متیقن ما، زمان حدث متیقن ما ساعت اوّل است یا ساعت سوم، و الا اگر ساعت اوّل باشد قطعاً آن دیگر به ساعت چهارم کش پیدا نکرده. اگر ساعت سوم باشد معمولاً خیلی وقت‌ها این هست که قطع داریم که ساعت چهارم کش پیدا کرده. شک ما در یک نکتۀ دیگر است.

شاگرد:‌ بالأخره آن منتهی می‌شود به شک در بقاء

استاد: شک، ولو شک در بقاء داریم ولی منشأ شک در بقاء ذات شک نیست، منشأ شک در بقاء این هست که زمان متیقن کی است.

شاگرد: چه منشائی دارد

استاد: نه، لا تنقض الیقین بالشک ناظر به جایی هست که مشکل در شک است، نه مشکل در چیز دیگر. بحث سر این است. این که آقایان، جایی که مشکل شک بما هو شک مشکل داشته باشد. آن که آقایان، مثلاً مرحوم آخوند تعبیر می‌کند که معلوم نیست که زمان مشکوک ما به زمان متیقن ما چسبیده باشد، چون متیقن ما ممکن است ساعت اوّل باشد و مشکوک ما ساعت چهارم به هم نچسبیده باشند. اصل قضیه‌اش همین نکته‌ای هست که عرض کردم که تعیین زمان یقین به عهدۀ استصحاب نیست. و اصل این که ما می‌گفتیم که قاعدۀ استصحاب می‌خواهد عمر یقین را زیاد کند به خاطر همین است. می‌خواهد بگوید ما یک زمان یقین داریم یک زمان شک داریم. این زمان شک، شک نمی‌تواند عمر آن زمان یقین را کوتاه کند. عمر آن را طولانی می‌کند. به دلیل این که شک وهن دارد و آن شایستگی، حالا یا از جهت مبنای بنای تعبیر شاعرانه‌اش تعبیر کنم چون شک وهن دارد شل است. ولی تعبیر دقیق‌تر این هست که شک امری هست که شارع نمی‌خواهد عمل‌ها را بر پایۀ او قرار بدهد. به وسیلۀ شک نمی‌خواهد اساس کارها به هم بریزد. و شک نباید مؤثر باشد در رفع ید کردن از حالتی که انسان بر او قرار داشته و اینجا در مثال‌های ما نحن فیه شک نیست که مؤثر است. ما چون نمی‌دانیم زمان یقین کی بوده است بنابراین ما الآن نمی‌توانیم حکم حدث را بار کنیم. شک ما در این است که زمان حدث برای ما نامشخص است.

شاگرد: یقین لا تنقض الیقین انصراف به یقین متعین الزمان

استاد: نه ما به آن جهت نمی‌خواهیم بگوییم ذاتاً انصراف دارد. ما اصلاً بحثمان این نیست که انصراف دارد ذاتاً به یقین متعین. نه یقین متعین هم هست، ولی یقین غیر متعینی که با وجود عدم تعیّنش شک علی ای تقدیر وجود داشته باشد. عرض کردم آن مثالی که، اشکالی که مرحوم آقای داماد مطرح می‌کنند که شما نمی‌دانید صبح طهارت حادث گردید یا ظهر طهارت حادث گردید. حالا شب شک دارید طهارت دارد یا طهارت ندارید استصحاب می‌کنید بقای طهارت را. لازم نیست زمان طهارت مشخص باشد، زمان یقین مشخص باشد. پاسخ مطلب این بود نمی‌خواهیم بگوییم زمان یقین ذاتاً باید مشخص باشد. بحث سر این است که شک، یعنی منشأ تردید ما در بقای متقین این باشد که این شک می‌تواند آن یقین را از بین ببرد یا نمی‌تواند از بین ببرد. و اینجا ولو نامتعین است، چه صبح باشد الآن شک داریم، چه ظهر باشد الآن شک داریم. ولی در بحث ما نحن فیه اینجور نیست. اگر صبح باشد مثلاً شک نداریم، ظهر باشد شک داریم. منشأ ما عدم تعیّن زمان یقین است نه این که آن شک شل هست یا شل نیست امثال اینها. یعنی در واقع ما اگر هم رفع ید کنیم از یقین به دلیل این است که زمان یقین را نمی‌دانیم کی است، نه به دلیل این که یقین را قوی نمی‌دانیم. یقین قوی است ولی این یقین قوی نمی‌دانیم کی است. یک زمانی هست که به خورده یا یک زمانی هست که به هم نخورده. منشأ شک ما قوت، ما قوت یقین را زیر سؤال نبردیم. قوت یقین سر جای خودش است ولی به خلاف آنجاها. آنجاها قوت یقین را زیر سؤال می‌بریم. حالا بیاییم این بیاناتی که عرض می‌کردیم. عرض کردیم ما ۴ تا بیان اینجا در مسئلۀ سابق داشتیم می‌گفتیم در مجهول التاریخ، بیان اوّل این بود که قاعدۀ استصحاب ارتکازاً می‌خواهد زمان یقین را طولانی کند، نه این که تعیین کند مبدأ زمان یقین کی است. آن بحث سابق بود. روشن است که همین اشکال اینجا هم می‌آید. چون شما اینجا در واقع زمان یقین را طولانی نمی‌کنید. تعیین می‌کنید زمان یقین را با تعیین زمان یقین می‌خواهد زمان طولانی بشود، یعنی اشکال سر این هست که ما اقتدار یقین را زیر سؤال نمی‌بریم. بنابراین در ما نحن فیه قاعدۀ استصحاب جاری نیست. اما آن بحثی که ادلۀ لا تنقض الیقین بالشک خب روشن است عرض کردیم لا تنقض الیقین بالشک باید شک ناقض باشد. می‌گوییم شک صلاحیت ناقضیت ندارد. در ما نحن فیه هم شک صلاحیت ناقضیت ندارد، شک نقض نمی‌کند. همچنین من کان علی یقین فشکَّ آن هم همین. یعنی بحث سر آن نیست که آن که نمی‌دانم حدوث یقین و بقای یقین و اینها. آن حدوث یقین و بقای یقین که در تقریبات سابق مطرح می‌کردیم که شک باید بعد از یقین حادث شده باشد، آن به خاطر همین نکته است که شک حادث بعد از یقین زور ندارد یقین را از بین ببرد. ولی این در جایی هست که منشأ تردید ما این هست که آیا این شک، یعنی آن کسی که می‌خواهد شک را ناقض قرار بدهد کأنّه هیمنۀ این را دارد زیر سؤال می‌برد. آن اقتدار یقین را و آن ثباتی که یقین در زندگی عملی ایجاد می‌کند را می‌خواهد از بین ببرد. ما می‌گوییم شارع می‌گوید شما آن نظمی که به وسیلۀ یقین ایجاد شده آن نظم را به هم نریز. خب به وسیلۀ یقین اینجا نظمی که ایجاد شده معلوم نیست به چه شکلی باشد. یعنی چون زمان آن یقین نامشخص است.

شاگرد: الآن هم با شک نقض می‌کنیم، ولو شک هم ناشی از حدوث یقین است.

استاد: شک ناقض نیست. یعنی شک به اعتبار این که شک است ناقض نیست. با شک یعنی ببینید می‌خواهد جایی که یک یقین و شک را، می‌گوید محکم است شک شل است. این یقین محکم نمی‌تواند شک آن را از بین ببرد من اینجا محکم بودن یقین را زیر سؤال نمی‌برم. می‌گویم یقین محکم سر جای خودش است ولی یقین محکم جایی هست که یقین آخر دارد. همان یقین محکم. یعنی مشکوک است، ممکن است اینجور باشد، ممکن است اینجور نباشد.

شاگرد: پس آخرش با شک دارم

استاد: نه، شک در آن زمان یقین است. نه شک در خود متیقن است. بحث سر این است این شکی که اینجا ناقض هست شک در خود متیقن باید باشد نه شک در زمان یقین. بحث سر این است. شک ناقض شک در متیقن باید باشد نه شک در زمان یقین. این خلطی که اینجا این هست. شک در ذات متیقن این شل است، نه شکی در زمان یقین است. شکی که در زمان یقین است یقین هر زمانی باشد محکم است. من شک دارم که این یقین محکم آیا یک یقین محکم دیگر کنارش آمده یا یقین محکم دیگر کنارش نیامده، قاعدۀ استصحاب نمی‌خواهد این را تعیین کند که آن یقین محکم، یقین محکم کنارش آمده یا نیامده.

شاگرد: پس شک دارم یقین محکم دیگری دارد مقابلش آمده یا نه. آخرش با شک

استاد: نه دقت نکردید. شک در متیقن که نیست، شک در یقین است. این بگیرید. شک ناقض باید شک در متیقن باشد. هر شکی که ناقض نیست. شک در متیقن، نه شک در زمان یقین. اینجا شکی که وجود دارد شک در زمان یقین است. قاعدۀ استصحاب می‌گوید شک به شک در متیقن اعتنا نکن، نه به شک در زمان یقین اعتنا نکن.

شاگرد: اگر شک در زمان یقین باعث می‌شود شک در متیقن کند؟

استاد: آن هم ناظر نیست. ولو چون آن شک در زمان یقین باعث شک در متیقن که می‌شود این شک شل نیست. چون منشائشان یقین است. چون منشائشان یقین است این می‌تواند شل باشد می‌تواند شل نباشد. شک در یقین ذاتاً باید شک در متیقن باشد. نه شک در متیقنی که ناشی از شک در زمان یقین باشد.

شاگرد: آن متیقنی که می‌فرمایید آن مشکوک می‌تواند متیقن باشد و سفت باشد، می‌تواند هم شل باشد هم می‌تواند.

استاد: نه، متیقن همیشه سفت است. سفت است که شک آن را از بین نمی‌برد. ولی این سفتی که سفت از بینش برده. دقت نکردید.

شاگرد: احتمال می‌دهیم سفتی.

استاد: نه قطعاً سفت است. نمی‌دانیم این که سفت است به وسیلۀ یک سفت دیگر از بین رفته است یا به وسیلۀ سفت دیگر از بین نرفته است. پس بنابراین این شک شک در آن چیز ما نیست. آن شکی نیست که قاعدۀ استصحاب می‌گوید آن را از بین نبر. چون شک در یقین است نه شک در شیء خارجی. شک در یقین خودش ابتداءً منشأ اثر نیست. این محصّل عرض ماست. و منهنا یظهر که آن وجه چهارمی هم که ما مطرح می‌کردیم، وجه چهارم ما این بود که ما می‌گفتیم که قاعدۀ استصحاب قطعاً ناظر به عمود زمان هست. ما نمی‌دانیم قاعدۀ استصحاب علاوه بر نظارت به عمود زمان نظارت به زمان نسبی هم دارد یا ندارد. ما می‌گفتیم اگر قاعدۀ استصحاب زمان نسبی را هم شامل بشود نوعاً به تعارض می‌انجامد. این که نظارت قاعدۀ استصحاب به زمان نسبی تعارض نوعیه را به دنبال می‌آورد منشأ می‌شود که از اوّل بگوییم ناظر به زمان نسبی نیست، چون تقریب ما بود. شبیه همین تقریب اینجا هم می‌آید. آن این است که لا تنقض الیقین بالشک را ما می‌گوییم که ناظر به این هست که یقین محکم به وسیلۀ شک موهون از بین نمی‌رود. وهن الشک منشأ عدم نقض یقین است. یا به عبارت دیگر ما باید شک مستقیم در متیقن داشته باشیم. شک ما در آن حادثه نباید ناشی از این باشد که زمان یقین را ندانیم. شک ما باید مستقیم در خارج باشد. یعنی در مواردی که شک ما مستقیم به خارج تعلق گرفته است این موارد استصحاب حتماً می‌گیرد. یعنی مورد استصحاب موردهایی که تطبیق داده شده استصحاب در روایت این مورد است. ما شک داریم که آیا علاوه بر این مورد جایی که شک ما در حادثه ناشی از شک در زمان یقین است، آن را هم می‌گیرد یا نمی‌گیرد. ما می‌گوییم که اگر بخواهد شک در مواردی که ناشی از شک در زمان یقین هم هست او را بگیرد تعارض نوعیه می‌انجامد. ما که می‌گوییم ذاتاً اصلاً ناظر به وهن شک است. اگر ذاتاً هم نظارت به موهون بودن شک نداشته باشد به قرینۀ این که اگر بخواهد شک در حادثه‌ای که ناشی از شک در زمان یقین هست را بگیرد تعارض نوعیه می‌انجامد این قرینه می‌شود برای این که تعمیم فهمیده نشود. دقیقاً همان بیاناتی که آنجا مطرح می‌کردیم با تفاوت تعبیر، با تفاوت قالب تعبیری مشابه‌اش را در اینجا می‌شود تطبیق کرد و پیاده کرد. این بحث تمام.

اینها همه بحث این بود که ما یک موقعی خودمان حالتین متواردتین را می‌سنجیم. که نتیجۀ بحث این شد که در معلوم التاریخ استصحاب جاری است، در مجهول التاریخش جاری نیست. مرحوم محقق حلی فرمودند که ما باید مراجعه کنیم به حالتی که قبل از این دو حالت متعارض وجود داشته. ۴ تا زمانی که ما اینجا تصویر کردیم یک زمان قبلی هم در نظر بگیریم، آن زمان قبلی هر حالتی داشت برعکسش را باید استصحاب کنیم. ضد المخالف، حالتی که بر این دو حالت متضاد هست. بنابراین در این مثالی که ما مطرح می‌کنیم که در ساعت دوم طهارت، حالا این بحث مرحوم محقق را هم می‌شود در معلوم التاریخ تطبیق داد هم می‌شود در مجهولی التاریخ تطبیق داد. حالا اوّل من در معلوم التاریخ تطبیق می‌دهم. فرض کنید مثال ما این بود که در زمان دوم طهارت ایجاد شده. یک حدثی یا زمان اوّل بوده است یا زمان سوم. اینجا ما باید مراجعه کنیم قبل از آن زمان اوّل اگر طهارت بوده حدث را باید استصحاب کرد. اگر قبل از آن زمان اوّل حدث بوده طهارت را باید استصحاب کرد. مرحوم محقق می‌گوید چرا؟ می‌گوید به دلیل این که آن حالتی که قبل از این دو حالت بوده آن حالت حتماً از بین رفته. نمی‌دانیم آن حالتی که از بین رفته یعنی چون ما می‌دانیم، فرض کنید حالت قبل طهارت بوده. ما می‌دانیم بعد از آن طهارت یک حدثی عارض شده. این حدث آن طهارت را قطعاً از بین برده. نمی‌دانیم این حدث یک چیزی آمده این ناقض را از بین می‌برد؟ ناقض الناقض آمده یا نیامده؟ ناقض آن حالت سابقه قطعاً آمده. ناقض الناقض معلوم نیست. استصحاب عدم آمدن ناقض الناقض می‌کنیم. استصحاب بقای آن ناقض می‌کنیم، هر جور تعبیر بکنید اشکالی ندارد. این بیان مرحوم محقق. این بیان مرحوم محقق را مرحوم شیخ انصاری اشکال کرده، حاج آقا رضا اشکال مرحوم شیخ انصاری را پذیرفته و مرحوم آقای داماد و مرحوم امام اینها اشکال شیخ را نپذیرفتند و کلام محقق را، حالا با احیاناً تفاوت‌هایی، جوهرۀ کلام محقق را پذیرفتند. من قبل از این که وارد کلمات آقایان بشوم می‌خواهم بگویم که کلام مرحوم محقق با توجه به عرائضی که ما کردیم و آن مشی‌ای که ما دنبال کردیم شاید یک کمی دقت بشود ناتمامی کلام مرحوم محقق روشن می‌شود. توضیح ذلک این که ببینید ما عرض می‌کردیم که آن معلوم التاریخ را استصحاب می‌کنیم و مجهول التاریخ را استصحاب نمی‌کنیم. حالا اگر آن معلوم التاریخ مثل آن حالت سابقه باشد که محقق می‌فرمود آن معلوم التاریخ را چون مثل حالت سابقه است نمی‌شود استصحاب کرد. بلکه مجهول التاریخ را باید استصحاب کرد. بحث این است که ایشان می‌فرماید که آن حالت سابقه نقض شده به یک حدثی. و ما نمی‌دانیم این حدثی که آن را نقض کرده خودش از بین رفته یا از بین نرفته. معنایش این است که یک علم اجمالی به حدث داریم دیگر. علم اجمالی به یک حدثی داریم و این علم اجمالی به حدث نمی‌دانیم در ساعت اوّل بوده است یا ساعت سوم بوده است. همان اشکالاتی که ما آنجا مطرح می‌کردیم اینجا هم می‌آید دیگر. یعنی ما در واقع می‌دانیم آن طهارتی که قبل از این ۴ ساعت وجود داشته است نقض شده است. خب عیب ندارد آن طهارت نقض شده باشد. یک حدثی اینجا وجود دارد. این حدث مردد بین این است که ساعت اوّل باشد یا ساعت سوم باشد. ما گفتیم حدث مردد بین ساعت اوّل و ساعت سوم استصحاب درش جاری نیست، همان اشکالی که ما اینجا کردیم اشکال اینجا هم می‌آید دیگر. اگر آن طهارتی که، آن حالت سابقه‌اش حدث باشد، یعنی آن حالت معلومه‌ای که ما می‌خواهیم استصحاب کنیم ضد آن حالت سابقه باشد. خب ما که موافق با محقق می‌شویم این را قبول داریم. بحث سر آنجا محل افتراق عرض ما با عرض محقق هست. محل افتراق عرض ما با عرض مرحوم محقق حلی محل افتراقش یک حدثی وجود دارد که آن حدث استصحاب درش جاری نمی‌شود. به دلیل همان اشکال. یعنی آن اشکالاتی که اینجا کردیم اینجور نیست که فرمایش مرحوم محقق اشکالات ما را دفع بکند. اشکالات ما سر جای خودش باقی است. این که حالت قبلی چی می‌خواهد باشد یا نباشد این اشکال ما را دفع نمی‌کند. بنابراین با عرائض ما به نظر می‌رسد که خیلی روشن هست که آن تفصیل باید داد بین معلوم التاریخ و مجهول التاریخ، در معلوم التاریخ استصحاب جاری می‌شود، در مجهول التاریخ استصحاب جاری نمی‌شود و به آن حالت سابقه هم اعتنایی نمی‌شود، آن حالت سابقه هیچ تأثیری در این بحث ندارد. نه موافقش، نه مخالفش، آن اصلاً در این بحث تأثیر ندارد. بحث ما روی آن مبنایی باید باشد که این عرائض ما را نگوییم. بگوییم ذاتاً استصحاب در مجهول التاریخ جاری است، در این ما نحن فیه. یعنی این اشکالات را نکنیم، حالا که ذاتاً در مجهول التاریخ جاری است باید ببینیم آیا کلام محقق می‌آید یا نمی‌آید. یعنی ما الآن کلام مرحوم شیخ و کلام مرحوم آخوند و کلام مرحوم حاج آقا رضا همدانی و مرحوم امام و همۀ اینها، اینها همه روی مبنای عدم غیر از عرض ما مشی کردند. اینها کأنّ ذاتاً جریان استصحاب در مجهول التاریخ را مشکل ندیدند، چون مشکل ندیدند آن بحث‌ها را پیش کشیدند. حالا آن بحث می‌کنیم که آیا درست است فرمایش مرحوم محقق حلی یا درست نیست. ولی مبناهایشان با ما فرق دارد. پس بنابراین ما یک بحث علی الفرض ما این بحث را دنبال خواهیم کرد. حالا ملاحظه بفرمایید ما امروز بعد از ظهر فرمایش مرحوم امام را در کلاس راهنما می‌بینیم، چون مرحوم امام اینجا خوب بحث کرده و یک قدری. فرمایش مرحوم امام و فرمایش مرحوم آقای داماد تقریباً یکی است ولی من به نظرم مرحوم امام روشن‌تر بحث کرده. جوهر فرمایش یکی است و هر دو نپذیرفتند فرمایش. تقریرات خود چیز مرحوم امام. در خود رسائل. این بحثش به نظرم تفاوت نداشت، مثل هم بودند. حالا آن وسائلی که چیز امام هست آن را ملاحظه بفرمایید، آن را چیز می‌کنیم فردا من در مورد این هم اصل محور بحث در اینها فرمایشات شیخ انصاری هست با توضیح مرحوم حاج آقا رضا همدانی و اشکالاتی که مرحوم آقای داماد و مرحوم امام به این فرمایشات دارند.

شاگرد:‌ فرمایش محقق در مجهولی التاریخ

استاد: عین همان در آنجا هم می‌آید، حالا من این را خواستم حالا یک قدری دقت کنید تطبیقش در آن هم عین همین می‌آید. یعنی آن اشکال که ما در مجهولی التاریخ اشکال می‌کردیم در هیچکدامشان جاری نمی‌شود، فرمایش محقق تازه می‌شود یک هدف مجهولی التاریخ دیگر. یعنی آن ضد حالت سابقه یکی از این دو حالت می‌شود دیگر. آن ضد حالت سابقه، ما در مجهولی التاریخ در هیچکدامشان استصحاب جاری نمی‌دانستیم. مشکل تعارض نبود. مشکل این بود که، یعنی عین همین عرائضی که ما در نسبت مجهول التاریخ و معلوم التاریخ داریم در مجهولی التاریخ هم می‌آید. عین همین در مجهولی التاریخ هم مشکل همین است. در مجهولی التاریخ هر کدامشان را به دلیل جهل به تاریخ یقین استصحاب جاری نمی‌شود.

شاگرد: ترکیب در هم جهل به تاریخ یقین داریم هم جهل به تاریخ

استاد: منشأ چیز ما جهل به تاریخ یقین است، منشأ شک ما

شاگرد: یعنی اگر تاریخ یقین هم بدانیم باز هم ممکن است شک ما از بین نرود

استاد: نه، از بین می‌رود. چون اگر او باشد تاریخ شک ما مشخص می‌شود.

شاگرد: اگر تاریخ یقین این را بدانیم تاریخ یقین آن را که نمی‌دانیم.

استاد: تازه می‌رود داخل در مجهولی التاریخ، آن عمود زمان آن حرف‌ها. اگر این را از جهت عمود زمان بدانیم آن را هم می‌دانیم. چون اینها ضد هم هستند. این تاریخش معلوم باشد آن هم تاریخش نسبت به عمود زمان معلوم می‌شود. این است که این خیلی تأثیر در آن چیز ندارد. یک قدری دقت کنید می‌شود به راحتی همۀ عرائض ما را در آنجا هم تطبیق داد، من به دلیل این که تطبیقش در مجهول التاریخ صرفه یک طرف مجهول التاریخ باشد آسان‌تر است آنجا تطبیق کردم. و الا همین را شما در مجهول ببینید، عیب ندارد همینجا عرض بکنم ما نمی‌دانیم که. در مجهولی التاریخ ۳ ساعت بیشتر لازم نیست. ساعت اوّل حدث بوده است، یا ساعت اوّل طهارت بوده است. اگر ساعت اوّل حدث بوده است، ساعت دوم طهارت است، برعکس. ساعت سوم شک داریم، استصحاب حدث را که می‌خواهیم بکنیم منشأ شک ما این است که نمی‌دانیم ساعت حدث کی است. اگر ساعت اوّل باشد به وسیلۀ این طهارت بعدی نقض شده، اگر ساعت دوم باشد قطعاً نقض نشده. یعنی باز منشأ شک ما استصحاب بقای حدث که شما می‌خواهید بکنید چون زمان حدث را نمی‌دانید.

شاگرد: چون زمان طهارت را هم نمی‌دانید.

استاد: آن به آن دخالت ندارد. چون زمان حدث را نمی‌دانیم، نمی‌دانیم این حدث آن را نقضش کرده یا نکرده.

شاگرد: یعنی چون هر دو را نمی‌دانیم.

استاد: نه هر دو زمان اینها مثل هم هستند. هر کدام زمانش را بدانیم، زمان آن یکی را هم می‌دانیم. زمان اینها با همدیگر مساوی هستند، یعنی اگر بدانیم حدث ساعت اوّل است می‌دانستیم طهارت ساعت دوم است. آن دخالت ندارد. یعنی هر یک از اینها را شما رویش دست می‌گذارید نمی‌دانید، یعنی اشکالی که مرحوم آخوند می‌کند همین است دیگر. می‌گوید اگر ساعت اوّل باشد منفصل است، اگر ساعت دوم باشد متصل است، همان اشکالاتی که عدم اتصال یقین به شک، نقض یقین به یقین، همۀ اشکالاتی که مطرح می‌کنند که ما عرض می‌کردیم جوهرش چی است، رویش دقت کنید به راحتی تطبیق شود.

شاگرد: اگر ۵ تا زمان تصویر کنیم چی؟ فرق می‌کند.

استاد: نیاز به ۵ تا نیست. نه، فرق نمی‌کند.

شاگرد: مردد بین اوّل و سوم باشد، آن یکی مردد

استاد: نه آنها را چیز نکنید. نه آن دو حیث است. از آن حیث هم استصحاب جاری بشود از یک حیث دیگرش جاری نشود کافی است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان